

راجه گجسنگهه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر  
تودات شايسته گشم \*

ازانجا [ كه حقوق وفاداري از و پدرش مطمع نظر پادشاه بود  
و او آرزوي قلعه داري ( كه بدون آن پايه راجگي اعتبار ندارد )  
داشت ] سال چهارم بقلعه داري رتهپور از تغير قلعه دار خان  
چيله سر باندي يافت - سال ششم بفوجداري دار الخير اجمير  
از تغير ميرزا مظفر کرمانی چهره عزت برافروخت - و پستتر  
در ركب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعين شده  
در محاصره پونده مصدر تودات شايان گردیده جوهر  
فدولت را بر روی کار آورد - چون تسخير قلعه مزبور صورت  
نيست و شاهزاده طلب حضور شد از پس از وصول بپيشگاه  
خسراني سال هشتم بصوب اجمير مرخص گشت - سال نهم  
( كه پادشاه بدکن ورون نموده به تنبيه ساهر بهونشاه سه فوج  
بهرداري سه کس تعين ساخت ) او در زمري تعييناتيايه خاندوران  
بود - چون از وفور عزانيت ولايت دهنديره بسبورام برادرزاده او  
مرخص شده بود و او با جمعيتي رفته اندرمن زميندار را  
ازانجا بر آورد و زميندار مذکور پس از چنده انبوه  
فراهم کرده از سيورام آن ملک را بتصرف در آورد بذايران سال  
دهم راجه مذکور با جمعه ( كه سرکرد آن معتمد خان بود )

باستخلاص ولایت مذکور تعیین گردید - پس از وصول بدانجا  
 حصار سمر را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد  
 خان را دید - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار و عطای ولایت دهندگی  
 بطریق وطن علم اعتبار بر افراسخت - سال یازدهم ( که پادشاه  
 عزیزم دارالسلطنت لاهور فرمود ) از بقعه داری اکبرآباد  
 مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد  
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانئقال وزیر خان بمحافظت  
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس  
 از وصول مرکب پادشاهی باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب  
 پنج هزار و سه هزار سوار مرتقی گشت - و سال نوزدهم از  
 اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و چهار هزار سوار کام دل  
 بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
 مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب  
 نموده بحضور رسید و سعد الله خان بوی بزد و بست آنجا  
 رفت از بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی  
 بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم ( که پادشاه  
 داخل اماکن نوساخته شاهجهان آباد شد ) او از اصل و اضافه  
 بمنصب پنج هزار و سه هزار سوار هزار سوار در اسپه سه اسپه  
 سرمایه عزت اندرخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

حضرت رسیده یک هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بپیکار قزلباش ( که بمصامره قلعه قندهار پرداخته بودند ) مباحثی گشت . چون تصحیر قلعه صورت نبضت سال بیست و سیوم حسب الطلب همراه شاهزاده بعینه خلافت خون را رسانید . و بوطن دستوری پذیرفت . سال بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یک هجری در آنجا درگذشت \*

چون بقدم فدویک و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفتی خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگونگون نوازش سرپاژن ساخت . پسر کلانش راجه انورده اسمی . که احوالش جداگانه تصحیر پذیرفته . و دومین ارجن . در حین حیات پدر بروشناهی فردوس آشیانی ممتاز بود . روزنه ( که داد امرسنکه راتهور صلابت خان میربخشی را در دربار پادشاهی کشی ) او بجمارت پیش آمده در شمشیر بر داد مزبور انداخت . و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان تعیین شد . و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاری نوات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی هفتصد سوار بر بلندی اندوخته . کرد برکاتب شاهزاده پنجم قندهار تعیین گردید . سال سی و دوم همراه ساراجه جسونک

سنگه بجهت صد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید  
و در جنگ ( که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر  
متصل اوجین (ر داده) دست جلاوت کشاده مردانه وار جان را  
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب  
در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگنده همراه دارا شکوه بود  
وقت نبرد دست جرات بر کشاده قویب قور فوج شاهزاده  
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس  
( که در عهد خلد مکان نیز بنوکری میپرداخت - بعد فوت  
راجه ده لک روپیه ( که ازو مانده بود ) شش لک روپیه نقد  
و سواى آن جنس از بواجه انورده و سه لک روپیه بارجن  
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس  
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خود راجه مذکور سال نهم  
اعلی حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بنذیل و مسخر  
گردیدن قلعه جهانسی بقلعه دارى آنجا نامزد شد - و سال  
دوازدهم بمنصب هزارى چهار صد سوار مرتقی گردید - و سال  
بیست و دوم باضافهای متواتره تائیدانش هزار سوار قرار  
یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و پانصدی هزار دریمت سوار تفوق جسمت - و بکرات  
بمسخر فندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سادات  
خان بقلعه دارى اکبر آباد سر بلندی اندرخته بمنصب دو هزارى

هزار و دو بیست سوار بپرايه عزت پذیرفت - در سال سیوم  
 قوجداري آنجا فدیمة قلعه داري یافته هشتصد سوار در تابستانش  
 افزودن شد - در جنگ سموگدهه بهر اولی سلطان دازا شکوه بود  
 اما از عالمگیر نامه مستغان میشود که در عهد خلد مکان هم  
 سرگرم خدمات بود \*

### • راجه پهار سنگهه بنديله •<sup>(۲)</sup>

پهر راجه بر سنگهه دیو است - پس از جلوس فردوس آشیانی  
 بمصالحی منصب دو هزاري هزار و دو بیست سوار سر عزت  
 برافراخته بهتر باضافه هزاري هشتصد سوار بمصعب سه هزاري  
 در هزار سوار سر باندي یافت - و در همین سال چون بهالش  
 چهار سنگهه ( که از دارالخلافه فرار نموده بود ) افواج تعیین شده  
 او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - از آنجا ( که در  
 مسخر ساختن قلعه ایرج مساعی جمیله بکار برد ) بالتماس  
 خان مزبور بعنایت نقاره سر بلند شده کوس قاموری نواخت  
 و چون چهار سنگهه بعجز گرائیده بعد عفو زلات پیدشگاه  
 سلطانیت رسیدن از محالات متصرفه او آنچه افزودن از طلب او  
 بود برخی بجاکیر راجه مزبور تقاضا شد - و اوائل سال سیوم  
 ( که پادشاه در صوبه خاندیس رسیده سه فوج بعسکردگی  
 سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعیین فرمود ) او

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بمطای خطاب  
واجبی اوای ناموزی بر افراشت - و چون اعظم خان هو به دار  
دکن بر سر خانجهان لودی متصل بر تاخت و محاربه عظیم  
در داد نامبرده مصدر تودعات شایان گشت - یکی از همراهایش  
در زد و خورد بهادر<sup>(۲)</sup> برادرزاده خانجهان رسیده سرش از تن  
جدا کرده بار رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین  
صفتها بتعیضاتی بساق دکن مامور بود \*

در محاصره و تسخیر قلعه در اتاباد از جلالت ذاتی و رشد  
فطری در زد و خورد با مخالفان و مثل رفیع آن گروه دقیقه  
فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بزدگی بظهور آورد - و همچنین  
در محاصره قلعه بریزده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید  
پس از فوت مهابت خان خاندان او بتعیضاتی خاندوران  
( که بظلمات برهانپور مامور بود ) اختصاص پذیرفت - و سال  
نهم چون نادر شاه بدکن اشرف برده افواج جهت تغذیه ساهو  
بهواسطه تعیین امون نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال  
بانزدهم برکاب سلطان اوزنگ زسب بهادر از دکن آمده نعمت  
سلازمتی اندوخت - و در همین سال باضافه هزار سوار در اسب  
سه اسبه سربانان گردیده به تغذیه جنگی بگذرایه ( که از نوکران  
برسانگه دیو و ججهار سزگه بود - و در بقولا دران ملک شیوه

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهادر خان ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] چون \*

سرقابی داشت ) رخصت یافت - پس از رسیدن بآن تعلقه جنینت  
 فتنه جورا طانت خود سرب نماند - چار و ناچار پیش از آمدن  
 و سال هیزدهم بتعییناتی علی مردان خان امیرالامرا بتسخیر  
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت  
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه سه اسپه  
 قرار یافته در زکاب سلطان مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان  
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المان پای کعب  
 فیآورده در قاضی بر جمعیت آنها دقیقه نامرئی نگذاشت  
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب  
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه  
 شاهزاده مزبور معارفت نموده بسادات آستانبوس فایز گردید  
 و سال بیست و دوم بهراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر  
 قلعه قندهار ( که تزلبش گرد گرفته بودند ) دستوری یافته  
 پس از معارفت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست  
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تابیدان او را در اسپه  
 سه اسپه ساخته از تغیر سردار خان بجاگیر داری جورا گداه  
 سرقازی یافت \*

و چون بآن نواحی رسید هر دیرام زمیندار آنجا ( که پدرش  
 بهیم نراین نام را ججهار سنگهه بعد طلبیده کشته بود )

گريخته بانوب سنگه زميندار باندھو [ كه بناير ريراني قلعه  
 مزبور بريوان<sup>(۲)</sup> نام جائے ( كه چهل كورهی قلعه مزبور اسمك )  
 ميگذرانيد ] يفاه بود - راجه يهار سنگه از بيست و پنج كورهی  
 برسريوان تاخت - انوب سنگه تاب درخون نديده با عيال  
 خون و هرديرام مسطور فرار گزیده بگوهستان<sup>(۳)</sup> نوندر رفت  
 راجه بريوان (سيده) آنرا خراب ساخت - چون درين ضمن فرمان  
 طلب پنام ار صادر شد سال بيست و پنجم آمده جبهه سامي  
 عتبه خلافت گشت - و يك فيل و سه ماده فيل ( كه از  
 اسباب زميندار باندھو بدست آورده بود ) از نظر پادشاه  
 گذرانيد - و باز دوم بهمراهی سلطان اورنگ زيب بيساق قندهار  
 تعيين گرديد - سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شكوه  
 باز سوم بيساق مزبور دستوري بنديرفت - و در محاصره قلعه  
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نيل مقصود  
 باز گرديد او نيز بحضور رميده سال بيست و هفتم (خصيت  
 وطن يافت - و سال بيست و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۶۴ ) هزار  
 و شصت و چهار هجري پيمانة حيات او لبريز شد - پادشاه  
 سجان سنگه پسر كلان او را ( كه احوالش عليهجده نگارش  
 پذيرفته ) بجانشيني و اندرمن پسر ديگر را بمنصب پانصدي  
 چهار صد سوار برنواخت - بيرون محوطه اورنگ آباد غربي



مایل بشمال پورگ بغام او آباد است \*

### \* راء ستر سال هادا \*

نبیرگ راء رتن است - گوپی ناتھ پدر او باجته لافر  
 آنقدر قوت داشت که میان در شاخ درخت ( که هرگز بگذدی  
 چون ستون شاهمانه متوسط باشد ) نشسته با بریکه و پشت  
 بر دیگرست نهاده از هم جدا میساخت - و <sup>(۲)</sup> بیین زورهای بیجا  
 بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم  
 جاوه فرودس آشیانی راء رتن رخت زندگی بر بست برسم  
 راجپوتیه ( که هرگاه پسرکلان بهیود جانشینی پدر بارشد اولاد  
 متوفی اتعاق میگبرد ) پادشاه او را بهنصب سه هزار دو هزار  
 سوار و خطاب رادی بر نواخته ولایت بوندی و کنگر و پرگنات  
 آن نواحی ( که وطن راء رتن بود ) بتبدول او مرحمت فرمود  
 و پس ازان ( که او از بالاگنات رسیده سعادت بار یافت )  
 چهل فیل ( که از جن او باقی مانده ) پیشکش گویان بنظر  
 پادشاه در آورد - هیزده فیل ( که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار  
 روپیه شد ) در سرکار مانده قتمه بار مرحمت شد - و بعنایم  
 خلعت و اسب با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار  
 هوافراختی - و پستر تعینات صوبه دکن گردیده باتفاق خانزمان  
 سال ششم در محاصره قلمه دولت آباد از خبرداری مورچال

و بکمک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و در آوردن رسد  
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید \*

شیه [ که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان ( که دار مزبور

بمحافظة آن مقرر بود ) ریختند ] او پا قایم ساخته دست

تجدد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زادۀ بهاول راه

گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریزده مصدر

لیک و خدمتیها شد - سال هشتم ( که صوبه داری بالاگهات بخانزمان

مفوض گشت ) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال

نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیا داران

دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلد برهانپور

راو همراه خان مزبور بذولت آستانبوس پیوست - و پست

( که سه فوج بمسکونگی سه عمده تقرر پذیرفت ) از انجمه

فوج ( که بصرداری خانزمان مقرر شده بود ) هر ادلی آن در او

مصطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور

سرگرم تلبیه اشقیبا بوده جلالت کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه

باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاره سوار مهابی

گردید - و پس ازان سال چند بتعیناتی دکن گذرانید و سال

پانزدهم همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم دکن بحضور

آمده بتملیم صد سلطانم پرداخت - و همان حال در رکاب

سلطان دلا شکره بیساق قندهار تعیین شد - و پس از معارفت

سال هیزدهم بعطای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم  
 همراه شاهزاده مراد بخش بهم بلخ و بدخشان دستوری  
 پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را  
 گذاشت نمود از بذایر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستی  
 پیشاور درآمد - از حضور بتهمدیان اتک حکم شد - نگذارند  
 که عبور نماید - سال بیستم ( که سلطان اردنگ زیب بدان صوبه<sup>(۲)</sup>  
 تعیین یافت ) از بهراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در  
 نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد  
 چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد  
 خان وا گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب  
 سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت پسر اندوخت  
 و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب  
 بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی  
 سه هزار و پانصد سوار باند رتبی یافت در رکاب شاهزاده  
 محمد اردنگ زیب بهم قندهار ( که بتصرف قزلباش رفته بود )  
 روانه شد - و همراه رستم خان و قلیچ خان بجانب بعست  
 تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده دان  
 دلاوری دان - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور  
 و سال بیست و ششم بهراهی شاهزاده دارا شکوه بهم مسطور

( ۲ ) تعلقه [ پ ] بدان صوبه \*

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوبه دکن ( که  
 بهاهزاده اردنگ زیب مقرر بود ) سو عزت بر افراخت - و در  
 فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده  
 قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی  
 و یکم ( که فلک شعبده باز توطیة دیگر بر انگیخت - و سلطان  
 دازا شکوه بارهف صمانعت اعلیٰ حضرت دست از خام خیالی  
 برداشته سزادان شدید تعجب کرد - که امرای متعینه  
 دکن (ا زون روانه حضور سازند ) با آنکه سلطان اردنگ زیب  
 بمحاصره بیدجاپور پرداخته کار یک در روز در کشایش آن  
 باقی بود نامبرده بے رخصت شاهزاده روانه حضور گردید  
 و در جنگ میان هر دو برادر ( که متصل اکبرآباد ( در داده )  
 مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی  
 دازا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج  
 قول سلطان اردنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران  
 آن فوج بقتل رسید \*

### • راجه سیورام کور •

پور بلرام بن راجه گوپال داس اسم - چون پدر و پدر  
 کلان او در عهد شاهزادگی اعلیٰ حضرت بهنگامه یورش تنه  
 بکار آمدند او پیش از پیش هردو التفات گردید - بعد سربرآرایی  
 بمنصب در خور سرفروزی یافته مملکت دهندیره ( که مبارک

از بعضی پرگذاشت سرکار سازنگیور مالوه است ) بطریق وطن  
 بگرام او مقور شد . تا سال دهم بهزار و پانصدی هزار سوار  
 رسید . چندی بقاعه داری آسیر نامور بود . سال هیزدهم از انجا  
 معزول شده سال نوزدهم همواره شاهزاده مراد بخش بیداق بلخ  
 و بدبخشان نامزد گشت . و پس از ان بتقریبی بحضور رسیده  
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت . سال  
 بیست و یکم از انجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون  
 منافسه عبدالعزیز خان بانذر محمد خان بمصاح سلطانی  
 رسید بغار حرم گزینی جمعی بتعبنائی کابل چاره امتیاز  
 برافروختند . او نیز بدین خدمت اختصاص یافت . سال  
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همراه  
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بمساق قندهار <sup>(۲)</sup> تعیین گردید . سال  
 بیست و پنجم چون راجه بپتهلداس عم او در گذشت  
 او از اصل و اضافه بمصب دو هزار و پانصد سوار  
 و خطاب راجگی چهوره میاهات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده  
 مذکور بمهم مسطور تعیین گردید . سال بیست و هشتم همراه  
 شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بیست  
 و از انجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتامخیر قاعه بیست رفت  
 سال بیست و نهم بمراهی سعدالله خان جهت انهدام قاعه

چیتور گام جلادت برداشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار و تقرر  
 خدمت قلعه دارمی ماند و لوامی بلند رتبیگی بخواه داشت - و در  
 جنگ سموگدهه ( که در هراولیی دارا شکوه جا داشت ) مطابق  
 سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت  
 بکار برده مقتول گردید \*

### \* راجه اندرمن دهندیوه \*

(۲)  
 شعبه ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و یذوار  
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهره سرکار سازنگپور  
 مالوه است - که در دفتر سهره بابا حاجی مینوشتنند - در عهد  
 عرش آشیانی راجه جگمن دهندیوه شرف ملازمت در یافتن  
 در وقت فردوس آشیانی ولایت دهندیوه بسپورام برادر زاده  
 راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیتے رفته جبراً و قهراً  
 باخراج راجه اندرمن ( که در آن وقت قابض زمیندارمی آنجا  
 بود ) پرداخت - او پس از چندے جمعے کثیر فراهم آورده  
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم  
 جاوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوجے شایسته  
 یمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهره را گرد گرفتند

(۲) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایست (۳) در [ بعضی نسخه ] شماره - و نسخه

[ پ ] شماره \*

راجه مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعه جنیر محبوس گردید - در سال ( که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پذیر والا قدر اراده نهضت بهندوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار سوار چهره کامراتی بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسوس سنگه بعزیمت علم و نقاره کوس ناموری نواخت و بعد صحابه با پادشاهزاده محمد شجاع بمهم بنگاله دستوری پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست \*

### \* رام سنگه \*

ولد کریمی (آهور همشیره زاده رانا جگت سنگه است پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت<sup>(۲)</sup> - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیانی ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاری ششصد سوار سرقرازی یافت - سال چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار چهره عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخصیر بلخ و بدخشان تعیین یافت - و پس از رسیدن بلخ چون بهادرخان و اصالت

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او به اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دوست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین دار شدافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار صرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بمهم مصطور نوبت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعه مذکور کوای عزیزمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه بدست دامن همت بر کمر عقیدت زن - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیگذار سمری نگر ( که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است ) گام جلالت بر نهاد - در جنگ سموگدهه مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشتم هجری در هراولیی دارا شکوه قرار یافته وقت زن و خورد دست جلالت کشاده پاس نمکشوارگی از دست ندان - و مردانه وار که تیغ خروج مقابل در آمد \*



### • روپ سنگهه راتهر •

نبيروگ كشن سنگهه راتهر كهين برادر هقيقي زاده سورجسنگهه  
 هون هريستگهه عم او سال ههدهم جاوس فردرس آشياني  
 جهان گذران را گذاشت و فرزندس نداشمي پادشاه روپ سنگهه  
 برادر زاده او را بعطاي خلعت و اضافه منصب و عذابي  
 امپ با زين نقره سرافراز ساخته كشن گكهه وطن عمش  
 بتيول او و رحمت نمود - سال هيزدهم در جشن صحت بيگم  
 صاحب صبية كلان پادشاه ( كه بغاير رسيدن شعلة شمع بدامان  
 و سوختن بدن چنده كسامند بود ) از اصل و اضافه بمنصب  
 هزاري هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همواره شاهزاده  
 مراد بخش بتخصير بلخ و بدخشان كمر همت بست - و پس  
 از رسيدن بلخ چون نذر محمد خان والي آنجا بے ملاقات  
 شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالح خان بكفته  
 شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از كار ظلي بے اجازت  
 همپاني آنها گريد - پس از جنگ با نذر محمد خان و تغيبه  
 گروه المانان ( كه مكرر واقع شد ) در جلدومي هساعبي جميله  
 سال بيستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار  
 لوامي كامراني افراشمك - سال بيستم و يكم بهرحمت علم چهره  
 امتياز افروشمك - سال بيستم و دوم از اصل و اضافه بمنصب

دو هزار و پانصدی هزار و دريست سوار سرفرازي يافته همراه شاهزاده محمد اردنگ زيب بهادر بصوب قندهار و امن عقيدت بر كمزرد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمين دارو شتافته در جنگ قزلباش تردد نمايان بكار برن - و سال بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامياب گشته و سال بيست و پنجم باضافه هزارى ذات پانصد سوار و عنایت نقاره باخذ آوازه شده نوبت دوم برکاب شاهزاده مذکور بهم قندهار دستوري يافت - و سال بيست و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شکوه بيهاق مرقوم قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى دو هزار و پانصد سوار درجه اعلا پيمود - سال بيست و هشتم همراه علامي سعدالله خان بانهدام قلعه چيتور رخصت پذيرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار اختصاص گرفت - و برگشته سانداگده سرکار چيتور از تغير رانا بجمع هشتاد لک دام بجاگيرار تن شد - در جنگ سموگده بهر ارض دارا شکوه اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد دان جسارت داده از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروی فيل عالمگير پادشاه آنچه ممکن بود تود نمود - عاقبت پياده شده ته فيل سوارى خاص باران آنکه ريسمان عمارى را مقطوع سازد رسيد - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هر چند

بعمرهم سرکار خود تاکید فرمود ( که زنده دستگیرش نمایند )  
سردم او را فرصت نداده مطابق سغه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت  
و هشت هجری ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگه در عهد  
عالمگیری بمنصب سه هزاری رسیده سال سی و پنجم همراه  
ذوالفقار خان بتصخیر قلعه چنچی شتافت - چون نوبت  
سلطنت بخلد منزل رسید سرداری وطنش کهن گدهه براجسنگه  
مخاطب براجه بهادر ( که تغائی سلطان عظیم الشان میشد  
و در کابل بامیداری ریاست همراه خلد منزل بود ) تقرر  
پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاری سرفرازی یافت - در حالت  
تصرف بهادر سنگه بصر خود راجه بهادر دخیل وطن است \*

### • رستم خان مقرب خان •

از قوم چرکس است - در دامنه البرز کوه ساکن - و بیشتر  
خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکنی شده نام بهری  
و سرداری برآورد - و بمخاطب مقرب خان مخاطب گردید  
سال سیوم جلوس فردرس آشیانی ( که دکن محل ورود آن پادشاه  
گشت ) او ( که میر شمشیر نظام الملک بود ) در مقابل افواج  
پادشاهی گشتی و واگشته میکرد - چون نظام الملک فتح  
خان پسر ملک عنبر را ( که وکیل و سپه سالار او بود ) مقید  
ساخت سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشی را  
وکیل نمود - و بعد چندے فتح خان را از قید برآورد

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري بار مفاوض داشتند - مقرب  
 خان ازین سلوک ناهموار دل از زفاتمت برداشته بازاده نوکری  
 پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان ( که  
 این معنی بعرض پادشاه رسید ) درجه استعسان یافت  
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجی درپه ( که پیشدستی  
 او بود ) نزد اعظم خان آمده بمراسم نهایی بحصول اطمینان  
 پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهی  
 روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقتی تا کنار اردو استقبال  
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر  
 مرصع و چهار اسب و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد  
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسب بهمراهانش داد  
 و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش  
 ( که از صد کس افزون بودند ) در خور هر یک تجویز نموده  
 بحضور نورشمت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهنه  
 و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل بار  
 عزایمت فرمود - و بعد چندی بپیشگاه سلطنت رسیده باستلام  
 سده سینه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهل کتاره  
 و شمشیر مرصع و اسب با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار  
 روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمهرهت ماهی

( ۲ )

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول مرکب خسروانی  
بنواج اکبرآباد رخصت سنبل ( که در قبول او مقرر شده بود )  
یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموزی اندوخته همراه  
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشتر صبی افواج  
متعینه بگوشمال ججهار سنگه بگذیده تعیین گردیده بود ) دستوری  
پذیرفت - سال نهم همراه سید خانجهان باره بتخریب ملک  
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول  
ملازمت پرداخته هنگام معاودت از دکن بر رخصت جاگیر  
کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی ( که پادشاه متوجه  
جانب سورون شده ) او استقام عتبه خلافت نموده بکوناگون  
عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید - و سال سیزدهم میل  
برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامی ( که  
لاهور مقر مرکب پادشاهی بود ) بحضور رسیده همراه شاهزاده  
مراد بخش ( که بتذیبه جگت سنگه زمیندار جمو معین بود )  
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه از سعی موفوره  
کرده چیقلشهای مردانه بظهور آورد - بستر همراه شاهزاده مزبور  
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورآگین گردانید  
و برکاب شاهزاده دارا شکوه ( که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود )  
رخت عزیمت بر بخت - و بعنایت خلعت و اسب با یراق  
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او ( که پنجهزاری

پنج هزار سوار بود ) در اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاگیر توخیس پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام بارگاه دولت بسته آمده پس از چند ماه بجاگیر رفت \*

ازانجا ( که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود ) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و پستر حسب الحکم جهت امضای زمینان در رهناس مانده در هنگام بازگشت پادشاه از کشمیر ببلخ بملازمین پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور نامیده ارادت را روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بدنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بغا بر کم تجویگی با وصف فاضلندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی بگفد و بخت اندخود و مضافات آن کسبیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زد و خورد نموده (ایم فیروزی برافراشک - و در جلدی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدرد بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم را گذاشته معارفت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

سلطانی در اماکن نو تیار شاهجهان آباد حاضر شده بعنائین خلعتی مبالغه گردیده برخصصی جاگیر گام انصراف برزد - پستری بکمک امیرالامرا بصوی کابل راهی گشت - سال بیست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحمی قندهار مسموع گردیده مغشیر طلب بظام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص پیمود - و سرکردگی چنداول بار متعلق شد - و پس از رسیدن دران نواحی بکمک قلیچ خان بجانب بسوی شتابیده در محاربه قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ازابهایی توپخانه را ( که از غلبه سراسیمگی گذاشته رفته بودند ) با اسب و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزه این حسن خدمت سال بیست و سوم تیمه نابینانش در اسپه سه اسپه گردیده بخطاب فبروز جنگ چهره ناموری برافروخت و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد ( که با ازابه از غنیم گرفته بود ) از نظر پادشاه گذرانیده بعنائین خلعتی و جیفه و جمدهر مرصع با هول کتاره و شهیر مرصع و از اصل و اضافه بمغصب ششزاری پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای اسب با زین طلا و فیل با براق نقره و سده فیل کلاه گرشه افتخار بسپهر برون رسانیده - سال بیست و پنجم

باز همراء شاهزاده مصطور بيساق مذکور گام جلاوت پيش نهاد  
و در مورچال بعتن و ديگر لوازم قلعه گيري مصاعبي جميله  
بكار برد - و سال بيست و ششم در زکاب پادشاهزاده دارا شکوه  
باز بدان هم کمر هست چست بسى - چون ساعت مصاصره  
تريب بود باشاره شاهزاده پيشتر شتافته سال بيست و هفتم  
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود  
بجانب بست رفته مورچال ترتيب داده بتسخير آن پرداخت  
ازانجا ( که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم  
مراجعت نمود ) از باشاره شاهزاده قلعه بعت را ويران نموده  
و اسباب باقى مانده را سوخته راهي گرديد - سال بيست  
و هشتم همراء جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعه چيتور  
مامور شد - سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب  
شش هزارى شش هزار سوار پنجهزار سوار در اسبه سه اسبه  
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه دارى  
کابل از تغير بهادر خان باقى بيگ منصوب گشت - و بلاد کابل  
و پشاور در قبول او مرحمت گرديد - <sup>(۲)</sup> ادخر سال سي و يکم  
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سهوگنده  
( که مابين خلد مکان و دارا شکوه ( در دان ) بهمراهى سپهر شکوه  
در جرانغار بود - رقت زد و خورد تيز جلوي بکار برده مطابق



سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشتمی هجری مردانه دار بزخم  
تنگ جان بجان آفرین سپرد \*

### • راجه اندروده کور •

پسر کلان راجه بیتهلداس است - چون پدرش بقوحداری  
اجمیر سرغراز شد او بنیابت پدر بتعلقه مسطر میپرداخت  
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار چهارم عزت برافروخت - و سال بیست  
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم  
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
سه هزار سوار در اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای نقاره  
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعه‌داری رنتهپور  
از انتقال پدرش بار تفویض یافت - پستتر بهمراهی شاهزاده  
محمد اوزنگ زیب بهادر ( که بار دوم بیساق قندهار نامزد  
شده بود ) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست  
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده  
دارا شکوه بهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دزان نواح همراه  
رستم خان بهادر فیروز جنگ درانه بست شد - و سال بیست  
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منبدم ساختن چیتور  
و قادیب رانا نطق عزیمت بر کمر همت بست - سال سی و یکم  
چون سلطان سلیمان شکوه باثالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع